

درس سبب و هفتاد و ششم: صوت ۳۹۸

اختلاف مرحوم آخوند و شیخ بر نحوه رعایت اطراف

علم اجمالی در صورت اضطرار (6)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحث راجع به اضطرار افتراق بین انتفاء أحد الأطراف از اطراف علم اجمالی و بین اضطرار به معین یا مخیر بود. عرض شد مرحوم آخوند در مسئله **فَقَدْ أَحَدُ الْأَطْرَافِ** قائل به احتیاط و در مسئله اضطرار به جای اصل قائل به براءة و خروج علم اجمالی و تبدل آن به شبهه بدوی بودند.

اشکالی که نسبت به ایشان وارد شده است آن اشکال به این قضیه برمی گردد ملاک در تبدل علم اجمالی به شبهه بدوی، خروج أحد الأطراف است و تغییر عنوان و حیثیت اجتماعی در مورد فَقَدْ شئی به طریق اولی است، زیرا در فقد شئی به طور کلی خود موضوع از بین می رود و از میان برداشته می شود اما در مورد اضطرار مسئله به این کیفیت نیست؛ یعنی در مورد اضطرار موضوع به حال خودش هست الا اینکه شارع از باب طرؤ مانع و رعایت اهم، قائل به تناول أحد الأطراف یا عدم اجتناب از أحد الأطراف است فلهاذا مشاهده می کنیم که ممکن است بعضی از آثار وضعی اضطرار، با وجود اضطرار برداشته نشود و به حال خودش باقی بماند و این دلیل بر این است که در اضطرار موضوع برای اضطرار به حال خودش باقی است الا اینکه شارع از باب طرؤ عنوان ثانوی حکم به اقتحام در این مورد خاص را می دهد و از این نقطه نظر نسبت به این مطلب فرقی نباید باشد، چنانچه قائل به بقاء علم اجمالی و استصحاب علم اجمالی در مورد اضطرار هستیم همان طوری که مرحوم آخوند می فرماید، باید در صورت **فَقَدْ أَحَدُ الْأَطْرَافِ** هم قائل به استصحاب و بقاء علم اجمالی باشیم و در صورتی که ما قائل به عدم حجیت و تنجز علم اجمالی أحد الأطراف در باب اضطرار هستیم باید نسبت به **فَقَدْ أَحَدُ الْأَطْرَافِ** هم قائل به این مسئله باشیم.

مطلبی که مرحوم آخوند در جواب این نقض می فرماید این است که در **فَقَدْ أَحَدُ الْأَطْرَافِ** خود موضوع فی حد نفسه از دایره علم اجمالی خارج می شود. چه وقت متعلق موضوع از دایره علم اجمالی خارج شد؟! بعد از تعلق تکلیف! یعنی وقتی تکلیف تعلق گرفت و حکم منجز شد و جنبه فعلیت پیدا کرد، آن موقع یکی از این اطراف از دایره تکلیف خارج می شوند. در تتمه بیان جلسه قبل عرض می کنم تا اینکه شبهه ای در ذهن باقی نماند، فرض کنید مرآتین هستند که أحدهما حرمت ابدی دارد. یک وقت یکی از این دو فوت می کند و از دنیا می رود این مثل فقدان أحد الأطراف می ماند، یک وقتی یکی از اینها در یک نقطه از بلد بعید وجود دارد به حیثی که وصول آن مرأه به این بلد مستحیل است خب در این صورت ما باید بگوییم که این هم مثل فقد می ماند؟! یا اینکه نه، آن تعارض اصلین در مانحن فیه موجود است؛ گرچه ابتعاد او از آن بلد به نحوی است که احتمال اقتحام در شبهه مستحیل است ولکن نفس وجود او در **فی كرة الأرض و فی نقطة من النقاط** موجب تعلق حکم است و باز هم اصل در اینجا تعارض دارد و این حرمت مردد است بین آن مرأه که در فلان قاره است و

بین این مرأه که فی البیت هست. پس باز در عین حال واجب الاجتناب است! عدم دسترسی به آن متعلق، موجب عدم فعلیت و عدم تنجّز حکم نسبت به اطراف دیگر و به طرف دیگر نخواهد شد، این به واسطه تحقق موضوعیت برای این حکم مترتب بر علم اجمالی است که آن علی کلّ حال به حال خودش باقی است. جوابی که مرحوم آخوند در اینجا می دهند این است که در اینجا خود شارع در باب اضطرار حکم به اباحه کرده است نه اینکه یکی از اطراف تکویناً از مورد ابتلا خارج شده باشد.

تنجّز علم اجمالی به ترتّب حکم از طرف شارع

ما علم اجمالی را برای چه منجّز می دانیم؟ چون شارع حکم به ترتّب حکم کرده است؛ در موارد علم اجمالی می بینیم که شارع حکم به احتیاط کرده است. این موارد زیاد است. در مورد اضطرار از ناحیه شارع حکم به اقتحام است تعیناً. بنابراین خود شارع گفته است که این مورد از تحت علم اجمالی خارج است تنزیلاً. در اینجا فرقی از نقطه نظر حکم شارع بین تنزیل و تکوین وجود ندارد؛ چه شارع بگوید که این مورد خارج از علم اجمالی است خب شبهه به شبهه بدویه برمی گردد و چه اینکه شارع بگوید که این مورد را اقتحام بکن، من به تو اجازه می دهم نه عقل، بحث عقل نیست که عقلاً یکی از آن موارد تکویناً خارج بشود بلکه بحث تعبّد شرعی است یعنی شارع حکم به خروج أحد الأطراف أو أحد الطرفين از دایره علم اجمالی می کند و اخراج شارع أحد الأطراف را، در تشکّل و فعلیت علم اجمالی دخیل است یعنی وقتی که شارع علم اجمالی را حجت قرار داده است ...، علم اجمالی حجیتش از قبل شارع است، همان طوری که خود حکم مثل حرمت خمر از ناحیه شارع است حرمت خمر مردّد بین اینان هم از ناحیه شارع است، پس این تعلق حرمت بر اطراف، مشروط به عدم طرؤ مانع از ناحیه شارع است، آن مانع، جواز اقتحام در اضطرار است که شارع حکم به حرمت را در صورت فقدان مانع و فقدان اضطرار داده است.

پس فقدان مانع **من أول الأمر** در تشکّل و در فعلیت حکم به حرمت دخیل است و این غیر از این است که أحد الأطراف خودبه خود خارج بشود، آن که خودبه خود از حکم خارج بشود در اختیار شارع نیست مثلاً یک آبی هست که بر زمین ریخته شده است یا یکی از مرأتین که محرّم النکاح است فوت می کند، فوت در اختیار شارع نیست ریخته شدن آب در اختیار شارع نیست و با نفس تحقق متعلّق و موضوع، حکم مترتب شد حالا می خواهد یکی از این دوتا بمیرد یا این آب بر زمین ریخته بشود یا نشود، شارع می گوید که حکم من به حال خودش باقی است. در عالم انشاء در حرمت خمر اجتماع هر دوی اینها شرط نشده بود که هر دو باید مجتمع باشند بلکه شارع حکم به حرمت خمر را مطلق وضع کرده است چه اینکه این خمر معین باشد یا این خمر مردّد باشد؛ گفته که برای من فرق نمی کند.

مسئله مهم مغفول از دیدگاه اجتهاد امروز

شارع نگفته که در صورت خمر معین حرمت مترتب است بلکه گفته که حرمت مترتب بر خمر است **وجوداً عیناً فی الخارج** حالا این عیناً فی الخارج یا مشخص و متعین است یا مردد بین إنائین است یا ثلاثة أوانی است که دیگر در اختیار من نیست ولی از آن طرف حکم اضطرار از ناحیه شارع آمده است و احکام شارع مانند سلسله در مقام انشاء و در مقام فعلیت باهم باید سنجیده بشوند و باهم باید ارزیابی بشوند و باهم باید لحاظ بشوند و واقعاً این یک مسئله عجیبی است که اجتهاد امروز از این نکته غفلت دارد؛ مجتهد باید در مقام فتوا همه احکام شرع را در کنار هم باید قرار بدهد یعنی اگر یک حکمی در یک موضوعی آمده است من باب مثال حکم جواز طلاق یا حکم به مهرالمثل یا حکم مربوط به قصاص و دیات و امثال ذلک در یک جا آمده است، این حکم در چه زمینه‌ای و در چه وضعیتی قرار داده شده است. به خصوص در باب مسائل ارتداد این قضیه خیلی مسئله‌ای مهمی است که حکمی که بر ارتداد یک شخص می‌شود در چه زمینه‌ای این حکم منجز است؟! آیا به صرف اینکه کسی یک حرفی بزند حکم به ارتدادش می‌شود؟! یا به صرف اینکه شخصی یک زنی را طلاق بدهد حکم به وجوب مهر بر او تعلق می‌گیرد؟! یا اینکه در باب مهرالمثل به صرف یک عقد یا دخول مهرالمثل به او تعلق می‌گیرد؟! یا اینکه نه، زمینه و شرائط این احکام در وضعیت عائلی و در وضعیت اجتماعی به نحوی باید همه به یک کیفیت و به یک طریق باشند تا اینکه احکام بتواند در موقعیت خودش قرار بگیرد والا اگر در یک اجتماعی افراد از بسیاری از مسائل نتوانند آن حکم واقعی را انجام بدهند، این مسئله در کیفیت استخراج حکم نسبت به سایر افراد دخالت مستقیم دارد، قطعاً دخالت مستقیم دارد.

قرارداشتن احکام اسلام بر یک تراز

روی این جهت احکام اسلام در یک تراز قرار دارد. در یک جا بودیم یک نفر حرف خیلی خوبی زد، همین مسئله پوشاندن صورت زن که آیا وجه و کفین مستثنی هست یا نه؟ ما می‌بینیم وجه و کفین را شارع مستثنی کرده است ولی در چه زمینه‌ای مستثنی کرده است؟! آیا در یک وضعیت فعلی که همه مردها در خیابان راه می‌روند تمام حواسشان به این است که به زن‌ها نگاه کنند؟! نه، در وضعیتی که دوتا پاسبان آنجا هستند که اگر کسی به یک زن نگاه کند دوتا سیلی در گوشش می‌زند! در یک هم چنین وضعیت شارع وجه و کفین را مستثنی می‌کند! یعنی هرکسی دنبال کار و حال و وضعیت خودش باشد نه اینکه در موقعیتی باشیم که همه در خیابان راه می‌روند نگاه می‌کنند بعداً بگویید که صورت را باز بکن! کی شارع هم چنین چیزی گفته است؟! هزارتا مفسده بار می‌آید! هزارتا مسئله مهم بار می‌آید، در جامعه‌ای وجه و کفین مستثنی است که هرکسی دنبال کار خودش است.

اتفاقاً می‌گویند که در بعضی از کشورهای خارجی اگر صدا زن هم در خیابان راه بروند کسی نگاه

نمی‌کند حالا یا این قدر سیر هستند که کسی نگاه نمی‌کند یا اینکه هرکسی دنبال وضعیت خودش است و حالا اگر کسی به زن نگاه بکند دیگران تعجب می‌کنند که آقا چرا داری به زن نگاه می‌کنی؟! انگار انسان در خانه دیگری سرک بکشد چقدر زشت است اینها هم یک هم‌چنین وضعیتی دارند! در آنجا وجه و کفین استثناء است و دلیلی ندارد زن پوشیه بزند یا اینکه در محیطی است که اصلاً به‌طور کلی کسی به کسی کاری ندارد و همه دنبال کار خودشان و وضعیت خودشان هستند.

مثل طواف در مسجدالحرام؛ در مسجدالحرام دیگر پوشیه نمی‌زنند و دور کعبه طواف می‌کنند چون در آنجا هر کسی دنبال حال خودش است. حالا ممکن است یک فرد مریضی هم در آنجا وجود داشته باشد، این دیگر استثناء است. در زمان امام علیه‌السلام هم چنین قضیه‌ای اتفاق افتاده بود.^۱ خب بعضی از افراد مریض بودند ولی الآن اگر کسی در مکه برود در مسجدالحرام و آن وضعیت را ببیند، می‌بیند هرکسی دنبال کار خودش است هرکسی دنبال عبادت خودش است یا دارد لبیک می‌گوید یا دارد ذکر می‌گوید یا - به قول امروزی‌ها - مواظب است شانه‌اش این طرف و آن طرف نشود! آن دیگر نگاه نمی‌کند که آن زنی که دارد کنارش راه می‌رود شکلش چطوری است! آن روحانی کاروان آن قدر او را ترسانده که این نمی‌خواهد یک میل یا یک سانت از بیت این طرف و آن طرف بشود! در یک هم‌چنین وضعیتی هست!

حکم شارع برای اصلاح جامعه است، نه بر افساد جامعه!

اما انسان می‌رود در یک جایی می‌بیند افرادی هم هستند که ممکن است مزاحم بشوند، در اینجا کی شارع گفته وجه و کفین مستثنی است؟! حکم شارع بر اصلاح جامعه است، نه بر افساد جامعه! آیا می‌شود شارع یک حکم بر افساد جامعه بکند؟! بگوید که وجه و کفین مستثنی است و در خیابان راه برو و به همه هم نگاه کند! یک هم‌چنین حرفی نداریم و این اصلاً خلاف اسلام و خلاف جامعه است لذا باید احکام را باهم سنجید نه اینکه یکی را بسنجیم و دیگری را نسنجیم.

یا مثل اختلافاتی که پیش می‌آید مثلاً مسائلی که در عائله و خانواده پیش می‌آید؛ حکم شرعی است بر اینکه مرد حق ندارد زن را تکلیف کند که در بیت کار کند! این یک حکم شرعی است. بسیار خوب اما حالا در شرایط امروز و در وضعیت امروز اگر یک زن بیاید به مرد بگوید که شما حق ندارید به من بگویید که من در منزل کار کنم، بسیار خوب عیب ندارد. از آن طرف هم مرد می‌گوید که ما چهار ماه یکبار در خدمتتان هستیم یا می‌رویم فلان کار را می‌کنیم یا در نفقه و ارتباطات فلان کار را می‌کنیم! چرا آن را نمی‌گوییم؟! لذا در

^۱ . جهت اطلاع رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۳، أبوابُ کَفَّاراتِ الاستِمْتَاعِ فی الإِحْرَامِ، باب ۱۸ - بابُ أَنْ الْمُحْرَمَ إِذَا مَسَّ امْرَأَتَهُ بِشَهْوَةٍ أَوْ قَبَّلَهَا وَلَوْ بِغَيْرِ شَهْوَةٍ لَزِمَهُ دَمٌ شَاةً...، ص ۱۳۸.

اینجا می‌فهمیم مسئله‌ای که اسلام گفته است که مرد حق ندارد به زن بگوید که [کار کن] در صورت مقایسه با سایر احکام است نه اینکه در سایر احکام مرد کوتاه بیاید و حرف نزند اما در این قضیه حق با زن باشد! این مسئله حقوقی می‌شود یعنی در باب حقوقی اگر بخواهید در نظر بگیرید بله، مرد درست به مسائل و احکام حقوقی خودش نگاه می‌کند و زن هم به احکام حقوقی خودش نگاه می‌کند و می‌بیند یک خانواده‌ای هست که می‌شود قوام داشته باشد من باب مثال مرد یک مقداری از حقش می‌گذرد زن هم یک مقداری از حقش می‌گذرد تا باهم التیام پیدا کنند، قاعده همین است. بله، اگر مسئله به جای حقوقی برسد هزارتا ادعا در اینجا برای مرد پیش می‌آید آن وقت در اینجا دیگر حق با مرد است. این طور نیست انسان یک حکم را بگیرد و سایر احکام را در اینجا رها کند.

پس وقتی که شارع یک حکم را انشاء می‌کند من باب مثال وقتی که می‌گوید: حرمت مترتب بر خمر است، در همان عالم انشاء گفته که در صورتی که اضطراب نباشد و شارع این اضطراب نباشد را همراه و مساوی با حرمت خمر جعل کرده است. بسیار خوب پس در مانحن فیه غیر از حرمت خمر هیچ نداریم. علم اجمالی مربوط به مکلف است، علم اجمالی به شارع مربوط نیست بلکه به مکلف مربوط است پس یک حرمت خمر داریم و شارع گفته که حرمت خمر در صورتی است که اضطراب نباشد حالا ما فرض می‌کنیم خمر در اینجا معین است آیا حرمت به این إنا تعلق می‌گیرد یا نه؟! تعلق نمی‌گیرد، چون از ابتدای انشاء حرمت خمر معلق بر عدم اضطراب است و الآن در اینجا شخص مکلف مضطر به شرب و تناول است پس حرمت خمر از ابتداء به این إناء تعلق نمی‌گیرد نه اینکه تعلق بگیرد و بعد برداشته بشود! حرمت قبل از اضطراب به این تعلق گرفته است اما وقتی که اضطراب شد قطع شد، حرمت از این به بعد دیگر به این تعلق نمی‌گیرد. وقتی که به معین تعلق نگرفت آن وقت به علم اجمالی تعلق نمی‌گیرد؟! یعنی علم اجمالی داغ‌تر از معین است!؟

وقتی که شارع حرمت خمر را معلق بر عدم اضطراب کرد الآن هم در اینجا إنائین مشتبهین هست پس آمد گفت که در مانحن فیه حرمت بر این مانحن فیه تعلق نمی‌گیرد، چرا تعلق نمی‌گیرد؟ چون در اینجا بحث اضطراب است. پس اضطراب موجب می‌شود که حرمت به خمر تعلق نگیرد وقتی که خمر تعلق نگرفت در اینجا برای ما شبهه بدوی پیدا می‌شود که آیا این خمر است یا نه. خود شارع گفت که باید در تعلق حرمت به إناء یقین داشته باشید. آیا در مانحن فیه یقین داریم؟! نه، نداریم. خود شارع گفت و این غیر از این است که تکویناً خارج بشود. بحث در حرمت خمر به اجتماع هردو که نبود اصلاً شارع به اجتماع کاری ندارد، ما اجتماع را درآوردیم و ساختیم درحالی که شارع می‌گوید که چه إنائین مجتمعين باشند یا نباشند من کاری به اجتماع ندارم. من می‌گویم که **الخمر حرام**. در صورت إناء واحد که اصلاً اجتماعی هم وجود ندارد مشخص است و حرمت آمده روی إناء هم بار شده است. این جواب مرحوم آخوند است که حالا ما یک مقداری آن را بسط

دادیم بیش از آن چیزی که ایشان در این مقام گفتند. شارع در اجتماع اینان اصلاً حکم ندارد بلکه عقل حکم می‌کند بر اینکه برای خروج **عن عهده التکلیف** باید از تناول هردو اجتناب کرد.

عمل شارع در حکم به احتیاط براساس حکم عقل و سیره عقلانی

در این موارد هم عرض کردیم که شارع در موارد احتیاط براساس حکم عقل و سیره عقلانی عمل می‌کند. روایات احتیاط مثل «**أَخَوْكَ دِينَكَ فَاحْتِطْ لِدِينِكَ**» و «**فَإِنَّ الْوُقُوفَ عِنْدَ الشُّبُهَاتِ خَيْرٌ مِنَ الْإِفْتِحَامِ فِي الْهَلَكَاتِ**» همه براساس سیره عقلانی است نه اینکه شارع حکم خاص داشته باشد، اشتباه نکنید! در مورد احتیاط شارع حکم خاص ندارد بلکه حکم شارع براساس حکم عقل است. براساس خروج از عهده تکلیف است که همان حکم عقل است. حالا در مانحن فیه شارع می‌گوید که در اضطرار من حکم ندارم. نمی‌گوید که در **فَقَدْ أَحَدَ الْأَطْرَافِ** من حکم ندارم، در آنجا حکم دارد و گفته که **الْخَمْرُ حَرَامٌ** و الآن در اینجا اجتماع خمر و غیر خمر موجب اجتناب است و شکی نیست حالا اگر یکی ازین برود اما خود تعلق حکم به اطراف باقی است ولو اینکه یکی از موضوع خارج شده باشد. الآن وقتی که ما فکر می‌کنیم می‌گوییم که آن که ازین رفته خمر بوده یا اینکه الآن هست؟ هنوز حالت نفسانی بین ما باقی است و این حالت نفسانی که باقی است دلیل بر این است که حکم شارع باقی است. اما در مورد اضطرار شارع می‌گوید که در اضطرار گرچه خمر است اشکال ندارد.

وقتی شارع حکم به حرمت خمر را معلق بر عدم اضطرار کرد پس برای تعلق حرمت بر إناء دیگر احتیاج به دلیل داریم و دلیل در اینجا نداریم لذا شبهه شبهه بدویه می‌شود. وقتی که شارع در مانحن فیه حکم به جواز تناول کرد که این را معین یا مخیر باشد شما می‌توانید تناول کنید پس حکم به حرمت خمر معلق بر عدم اضطرار است حالا که اضطرار انجام شد نسبت به إناء دیگر احتیاج به دلیل داریم و حرمت خمر دیگر در اینجا نداریم. حرمت خمر در عالم انشاء است اما در عالم تنجز احتیاج به دلیل داریم و ما در اینجا دلیل نداریم لذا طبق اصول باید در اینجا حکم به براءت جاری کرد. این کلام مرحوم آخوند است.^۱

تلمیذ: در باب اضطرار دیگر نوبت به شبهه بدویه اصلاً نمی‌رسد وقتی که ما علی التبعین ...

استاد: علی کل حال بالآخره شبهه و شک که هست؛ شک ابتدائی بالآخره که ازین نرفته است احتمال خمر در اناء دیگر که می‌رود، آن وقت آنجا دیگر باید طبق قواعد عمل کرد.

تلمیذ: علم اجمالی که می‌فرمایید اعتبارش به دست شارع است آیا شارع حجیتش را اعتبار می‌کند؟

^۱. الأملی، شیخ مفید، ج ۱، ص ۲۸۳.

ترجمه: «امیرالمؤمنین علیه السلام به کمیل بن زیاد فرمودند: ای کمیل! برادر تو دین توست، پس از دین خود احتیاط و محافظت به عمل آور.» (محقق)

چون علم اجمالی به موضوع تعلق می‌گیرد.

ترتّب حکم، ملاک در علم اجمالی و علم تفصیلی

استاد: عرض من این است که حجیت حرمت خمر در علم اجمالی هم به دست شارع است اما خود علم اجمالی در دست شارع نیست بلکه آن حکم عقل است. گرچه ما روایات در این مورد زیاد داریم مثل ثوبین مشتهین حالا اگر فرض کنیم که شارع در مورد علم اجمالی اصلاً حرفی نزده آیا باز عقل حکم به اجتناب می‌کند؟! ملاک در علم اجمالی و ملاک در علم تفصیلی یکی است هر دو ترتّب حکم است هم حکم هر دو مشخص است هم متعلقشان مشخص است منتها در آن اولی مورد معین است اما در اینجا مورد مردد است و مردد بودن مورد موجب عدم تنجّز آن حکم و عدم ترتّب حکم نمی‌شود بلکه از هر دو باید اجتناب کرد. در آنجا از یکی باید اجتناب کرد، در اینجا از هر دو باید اجتناب کرد. آسمان که خراب نمی‌شود و به زمین نمی‌آید! اشکالی که بر کلام مرحوم آخوند وارد می‌شود این است که ما در اضطرار چیزی زائد بر خروج أحد الأطراف از دایره علم اجمالی نداریم! شارع در باب اضطرار آمده تنزیلاً و تعبداً یکی از اطراف را از دایره علم اجمالی خارج کرده است، فقط همین، در حالی که هنوز موضوع به حال خودش باقی است، خود اینان هنوز جلوی ما هستند و ما داریم به اینها نگاه می‌کنیم، باینکه اینان و آوانی در اینجا وجود دارند شارع حکم به جواز تناول یکی کرده است. خب این بیشتر از این نیست که یکی از اینها به طور کلی موضوعاً از بین برود. اگر ما اولویت را بخواهیم نگاه کنیم در ترتّب حکم بر یک موضوع و عدم ترتّب بر یک موضوع آیا اضطرار در فعلیت حکم مهم‌تر است یا تحقق خارجی خود آن موضوع مهم‌تر است؟! آیا خود خمر در خارج باشد یا نباشد مهم‌تر است در حکم شارع بر اجتناب از آن، یا تعلق اضطرار و عدم تعلق اضطرار؟! در تعلق و ترتّب حکم بر موضوع خارجی شرط اول و شرط تکوینی ترتّب حکم، وجود خارجی آن متعلق است؛ تا خمر در خارج نباشد حرمت بر چه می‌خواهد بار بشود؟! اول باید سری باشد بعد هم مو داشته باشد بعداً حالا بیایند اصلاحش کنند. اگر از اول سری وجود نداشت و شخص فوت کرد و مُرد، اصلاً انسانی نیست کدام سر را می‌خواهند بتراشند؟! بنابراین برای ترتّب حکم، قبل از اضطرار تحقق خارجی موضوع است و موضوع قطعاً اولویت دارد بر خروج أحد الأطراف به واسطه اضطرار، این نقض بر آن افراد بود.

جواب مسئله به همان کیفیت و به همان تقریری است که در کلام مرحوم آخوند دادیم. حالا ما چیزی را اضافه نمی‌کنیم یعنی توضیح بیشتر نمی‌دهیم.

فرق شبهه محصوره و شبهه غیر محصوره

ملخص کلام این است که یک مطلبی راجع به علم اجمالی و میزان خود حجیت علم اجمالی لازم است که آن را قبل از وارد شدن در بحث و جواب دادن عرض می‌کنم تا اینکه جواب روشن باشد؛ در باب علم

اجمالی خب حجیت علم اجمالی عقلی است و شارع هم بر این حجیت عقلی صحه گذاشته است. فرق بین شبهه محصوره و شبهه غیر محصوره در باب اجمالی چیست؟ آنچه که تابه حال در کتاب‌ها خواندیم و فقهاء بیان کردند، در شبهه غیر محصوره می‌گویند که علت اینکه شارع حکم به جواز کرده است عسر و حرج است، چون عسر و حرج در صورت شبهه غیر محصوره پیش می‌آید در اینجا شارع حکم به اقتحام و تناول کرده است اما در باب شبهه محصوره عسر و حرج پیش نمی‌آید حالا اینانی هست و انسان از این اینانین اجتناب کند عسر و حرجی پیش نمی‌آید ولی نکته این نیست. ما در آنجا می‌توانیم همین حرف بزیم فرض کنید یک قطیع غنمی هست و پانصدتا غنم دارد و یکی از اینها موطوءه است حالا اگر از قطیع غنم پانصدتا انسان تناول نکند چه عسر و حرجی در اینجا پیش می‌آید؟! و ثانیاً برای فردی که علم دارد خب از قطیع غنم استفاده نمی‌کند دیگران استفاده می‌کنند مگر حتماً زندگی انسان به هم می‌خورد؟! مگر به طور کلی اختلال نظام پیش می‌آید اگر انسان بخواهد از شبهه غیر محصوره اجتناب کند؟!

برگشت مسئله در شبهه محصوره و غیر محصوره به تنجز علم

این مسئله عسر و حرج به این کیفیت نیست بلکه مسئله در شبهه محصوره و غیر محصوره برگشتش به تنجز علم است و این آن سیره عقلانی‌ای است که شارع آن سیره عقلانی را امضا کرده است. ببینید یک وقتی من در علم اجمالی در شبهه محصوره علم دارم بر اینکه یکی از این دوتا خمر است، الآن ما خودمان را یک مقایسه کنیم وقتی به ما بگویند که یکی از اینها خمر است، یک دفعه تعجب می‌کنیم! بعداً اینانین مشتبه بشود، حالت نفسانی و کیفیت نفسانی ما نسبت به این شبهه به چه نحوی است؟ خیلی انصدام دارد و خیلی با شدت و حدت نسبت به اینانین مشتبه نگاه می‌کنیم در اینکه در اینجا علم است.

حالا اگر این اینانین ثلاثة اوانی شد می‌بینیم یک مقداری - مثلاً پنج درصد - از آن حدت و شدت کم شد. این طور نیست؟! علم داریم و علم اجمالی به حال خودش باقی است و در علم حرفی نیست ولی در آن انفعال نفسانی نسبت به این علم می‌بینیم که پنج درصد کم شد، باز در اینجا اجتناب می‌کنیم. حالا فرض کنید اگر اربعة اوانی شد می‌بینیم که انفعال نفسانی نسبت به این، مثلاً ده درصد کمتر است حالا اگر خمسة اوانی شد علم به حال خودش باقی است. حالا اگر همین طور زیاد شد تا به ده آنیه رسید همین طور شبهه از محصوره بودن کم کم خارج می‌شود و دائم به طرف غیر محصوره پیش می‌رود.

این را می‌خواهم خدمتان عرض کنم که بحث راجع به شبهه محصوره یک بحث تکوینی است نه یک بحث تعبدی! سیره عقلانی چرا شبهه غیر محصوره را اقتحام می‌کند؟! به خاطر این نکته، نه به خاطر عسر و حرج، وقتی که شبهه از محصوره دائماً به غیر محصوره خارج می‌شود به همان میزان تنجز و اتقان و احکام لوازم علم اجمالی دائماً کم می‌شود تا به یک جایی که اگر این اوانی ده تا بودند سیره عقلانی می‌گوید که یکی

را اقتحام کن و بخور، اشکال ندارد. ده آنیه هست! یعنی آن احتمال مصادف شدن با حرام در صورت عشرة اوانی به حدی است که عقلاً به این ترتیب اثر نمی‌دهند. حالا کَیفَ به اینکه بیست یا صد آنیه بشود! صد آنیه در اینجا وجود دارند که یکی از اینها خمر است اصلاً سیره عقلائییه اهمیت نمی‌دهند. علم اجمالی فرق نکرده است علم، علم است و در علم حرفی نیست علم تبدیل به ظن نشده است اما در ترتب لوازم و آثار صحبت داریم نه در خود علم.

من باب مثال یکی از این گوسفندهای که الآن در این شهر قم در دکاکین و قصابی‌ها وجود دارد که ﴿لَمْ يَذْكُرْ آسَ﴾^۱ است. مثلاً به ما گفتند که امروز در مسلخ یک گوسفند را بسم الله نگفتند یا **عن موت** بوده است آیا ما نسبت به این ترتیب اثر می‌دهیم؟! لعل اینکه آن قصابی که به آن مراجعه می‌کنیم همین است چرا ترتیب اثر نمی‌دهیم؟! چون اصلاً عقلاً توجه نمی‌کنند! گرچه علم داریم ولی صحبت در علم نیست بلکه صحبت در کیفیت انفعال نفس نسبت به این علم است که نفس نسبت به این علم چه انفعالی دارد؟ لذا در شبهه غیر محصوره می‌گویند که اقتحام کن. چرا؟! چون اصلاً نفس نسبت به این قضیه اصلاً ترتیب اثر نمی‌دهد. اصلاً عسر و حرج هم لازم نمی‌آید. حالا من دو روز گوشت نخورم تا اینکه این گوسفند تمام بشود بالأخره قصاب پنج روز هم در مغازه‌اش باشد این گوشت تمام می‌شود و علم اجمالی از بین می‌رود. حالا آدم پنج روز گوشت نخورد عسر و حرج لازم می‌آید؟!

جوابی که باید نسبت به این قضیه داد به این قضیه مرتبط می‌شود. این را به عنوان مقدمه عرض کردم البته این نحوه که من خدمتان عرض کردم اصلاً به‌طور کلی زیر بناء مسائل فکری و استنباط را تغییر می‌دهد یعنی مسئله را در باب اجتهاد و استنباط روی مسائل تکوینی می‌برد نه روی مسائل تعبّدی و تنزیلی. تلمیذ: ...

استاد: در موضوعات مختلف نفس انسان درقبال موضوعات خیلی فرق می‌کند مسئله همین سیره عقلائییه است

تلمیذ: در جایی که مورد ابتلا نباشد که تعلق نمی‌گیرد.

استاد: بله، نمی‌گیرد.

تلمیذ: شبهه غیر محصوره هم مورد ابتلا ما نیست.

استاد: چرا نیست؟!

تلمیذ: ما که فقط مصرف‌کننده نیستیم چون افراد دیگری هم هستند.

^۱ . سوره انعام (۶) آیه ۱۲۱. امام شناسی، ج ۲، ص ۱۳۲:

«و از چیزی که نام خدا بر او برده نشده است [نخورید].»

استاد: بالأخره شما که الآن وارد یک بازار قصابی می شوید از هر مغازه ای می توانید گوشت بخرید، الآن بیست یا سی مغازه در این بازار هست و همه هم گوسفند آویزان کردند. قطعاً می دانید یکی از این ده تا میته است چرا ترتیب اثر نمی دهید؟! به خاطر همین، یعنی مسئله انفعال ...، اما اگر فرض کنید در همین بازار که وارد می شود بدانید یکی از این گوشت های امروز بیماری ایدز دارد آیا آن روز **بَيْنَكُمْ و بَيْنَ اللَّهِ** گوشت می خورید؟! اصلاً آن روز روزه می گیرید! مسئله فرق می کند!

... مثل آن کسی که بالای منبر گفته **لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** شما فقط **إِلَّا اللَّهُ** را شنیدید و گفتید که انکار الوهیت می کند! امام علیه السلام می آید حکم واقع را در همه زمینه ها بیان می کند. البته ما قبول نداریم که آن شخص فقط این را شنیده است. امام بیان کرده اگر فرض کنید یک حکم وجه و کفین را گفته است از آن طرف هزارتا حکم دیگر هم گفته است که مسبب بودن برای فساد هم حرام است، یا فرض کنید اگر امام علیه السلام گفته برای مرد فقط عورتین استثناء است از آن طرف گفته که ایجاد ریه و شک برای افراد دیگر حرام است! اگر امام علیه السلام گفته که جواب سلام واجب است از آن طرف گفته که زن جوان نباید سلام کند به خاطر اینکه ایجاد شبهه می کند.^۱ همه بیان شده است. منتها الآن می گویند که چه اشکال دارد بر مرد فقط همان ستر عورتین واجب است لذا در تلویزیون نشان می دهند و می گویند که اینها اشکال ندارد! نتیجه اش چه می شود؟! نتیجه اش همین مسائلی است که وقتی از مجامع زن و امثال ذلک تحقیق می کنند آن وقت می فهمند چه فسادهایی در آنجا بار می شود. این برای چیست؟! اینکه فقط ستر عورتین واجب هست این نه به این معناست که اسلام اجازه می دهد یک مرد فقط یک دستمال به خودش ببندد و بعد هم در خیابان بیاید. آیا اسلام این را اجازه می دهد که یک مرد جوان در خیابان جلوی زن ها با این کیفیت راه برود و بگوید که فقط ستر عورتین واجب است؟!!

این را خود انسان باید بداند! شرایط، محیط، کیفیت و وضعیت باید به یک نحوی باشد که این احکام قابل اجرا باشند، آن قابل اجرا بودنش خودش خیلی مسئله ظریفی است و غیر از صرف حکم هست. واقعاً اگر در مجتمع ما الآن بخواهد این قضیه انجام بشود خب با توجه به فرهنگی که ما ایرانی ها داریم تمام خانواده ها همه مضمحل می شوند. بله، این قانون در فرهنگ خارج مثل اینکه قابل اجرا است به خاطر اینکه در فرهنگ خارج، زن برای خودش می رود کار می کند و مرد هم برای خودش می رود کار می کند و هیچ ارتباطی به همدیگر ندارند و بعد هم هر کدام برای خودشان حساب و کتابی دارند و آنها هم برای خودشان حد و قانونی دارند یعنی وقتی مرد به خانه می آید من باب مثال می گوید که فلان جا پارتی دعوت داریم زن هم می گوید که فلان پارتی

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۲، کتاب الحج، أبواب أحكام العشرة فی السفر و الحضر، باب ۳۳ - باب تأکید استحباب السلام و گراهة ترکیه و وجوب رد السلام و استحباب اختیار الابتداء علی الرد، و باب ۴۸ - باب جواز تسلیم الرجل علی النساء و گراهته علی النساء و جواز ردهن علیه.

دعوت هستم، در آنجا می‌توانیم بگوییم که حالا مرد حق ندارد به زن بگوید که در خانه کار کن چون اصلاً فرهنگشان براین اساس است. اما وقتی که در یک فرهنگی نظام خانواده و نظام عائلی براساس رفاقت و براساس تشکّل مبانی و مبانی رفاقتی هست دراین صورت نمی‌شود و ما باید این مسائل را جدای از هم باید لحاظ کنیم. به خصوص حالا که در خیلی مسائلی که در آنجا هست ممکن است مسائل به خلاف شرع برسد البته قوانین آنها که شرعی نیست یعنی دموکراسی خودشان را لحاظ می‌کنند.

لزوم آگاهی مجتهد به همه مبانی اخلاقی اسلام

من بارها خدمت رفقا این را گفته‌ام که یک مجتهد باید حتی به همه مبانی اخلاقی اسلام اطلاع داشته باشد! اینکه مرحوم قاضی فرمودند که بر هر طلبه واجب است که تاریخ ۲۷۵ ساله اسلام را مطالعه کند برای چیست؟! الآن کدام مجتهد را سراغ دارید دو صفحه تاریخ خوانده باشد؟! دو صفحه ناسخ التواریخ خوانده باشد؟! اینها خیال کردند که اسلام همان احکامی است که در وسائل الشیعه هست! همین! درحالی که همین ارتباطات ائمه علیهم‌السلام با افراد، ذهن مجتهد را زیر و رو می‌کند، کیفیت ارتباط و کیفیت تعامل امام علیه‌السلام با افراد در طول تاریخ و در طول وضعیت که چطور حرف زدند، با آن شخص چطور حرف زدند، با این شخص یک قسم صحبت کردند با دیگری قسم دیگر صحبت کردند، بسیاری از این تناقض‌هایی که ما در رفتار ائمه می‌بینیم تناقض نیست، آنها خیال می‌کنند تقیه است، نه! امام علیه‌السلام با این شخص به یک نحو حرف می‌زند با دیگری طور دیگر حرف می‌زند! باید با او این‌طور صحبت بشود و با دیگری آن‌طور صحبت شود و از مجموع این مطالب برای مجتهد قوه اجتهاد و استنباط تولید می‌شود. من حیث‌المجموع وقتی مطالب را دید آن موقع تازه می‌فهمد که نسبت به مسئله و نسبت به فهم دینی باید چه کار کند.

شخص (زن) خدمت امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌آید و می‌گوید که من زنا کردم حضرت می‌فرماید که دنبال کارت برو این چرت و پرت‌ها چیست که می‌گویی؟! این کارها چیست؟! این حرف‌ها چیست که داری می‌گویی؟! خواب دیدی، برو ببینم! حالا واقعاً زنا کرده است پس چرا امیرالمؤمنین با او این‌طور بد صحبت می‌کند؟! می‌رود و دوباره برمی‌گردد، باز حضرت می‌فرماید که دنبال کارت برو! سؤال ما در اینجا این است که - توجه کنید چه می‌خواهم بگویم! - اگر عدم اجرای حدّ موجب بشود که در روز قیامت این زن به جهنم برود امیرالمؤمنین پیش خدا چه حجتی دارد؟! پس معلوم است این‌طور نیست! این زن در روز قیامت بگوید که یا علی من پیش تو آمدم به خاطر اینکه به جهنم نروم و شما با عدم اجرای حدّ موجب شدید خدا من را عقاب کند؟! امیرالمؤمنین چه جوابی دارد به خدا بدهد؟! حالا فهمیدید احکام چقدر فرق کرد؟! مسئله چقدر

^۱. قضاء امیرالمؤمنین، التّستری، ص ۳۱. قضاوت‌های امیرالمؤمنین، محلاتی، ص ۱۵۳.

فرق می‌کند؟! یعنی مقصود این است اگر یک زنایی انجام شد اگر زنایی است که شایع شده است چون فساد اجتماعی دارد همه هم فهمیدند، برای جلوگیری از فساد [باید حدّ جاری شود] نه اینکه حالا این شخص یک کار غلطی کرده آن‌هم با هزارتا احتمال و با هزارتا شبهه و با هزارتا ... این تفکر از کجا پیدا می‌شود؟! صحبت ما این است! از رفتار ائمه و مطالعه تاریخ و مطالعه اعمال ائمه پیدا می‌شود. آن وقت یک دفعه نگاه می‌کنید یک مجتهد به اعدام و سنگسار فتوا می‌دهد و یک مجتهد می‌گوید: رهايش کنید دنبال کارش برود. یک دفعه می‌بینید ۱۸۰ درجه مسئله فرق کرد.

من نمی‌خواهم بگویم ...! کاری به مسئله باطن و اولیاء خدا ندارم آن یک حرف دیگر است. اما امیرالمؤمنین دارد به ما نشان می‌دهد، دارد به طالب دین با این عمل و بیان و برخوردش با مسائل نشان می‌دهد که چقدر باز برخورد می‌کند! ثانیاً آن بیچاره در چه محذوری قرار گرفته است که این کار را انجام داده است؛ حالا شاید شوهرش نبوده یا به سرش زده یا اینکه هزارتا چیز بوده مثلاً در آن موقع شیطان گولش زده است و فلان کرده است حالا این غیر از یک آدم مغرض است چرا می‌گویند که گناهی که یک پیر بکند با گناهی که یک جوان بکند فرق می‌کند؟! چون جوان نمی‌فهمد و فهم ندارد، نمی‌شود حکم یک جوان بیست‌ساله را با مرد شصت‌ساله مقایسه کرد، خیلی مسئله تفاوت دارد. مرحوم قاضی رضوان الله تعالی علیه این همه تأکید می‌کردند که باید مجتهد بود، باید به همه رسیدگی کرد و باید یک دوره تاریخ اسلام را دید به خاطر این است دیگر، به خاطر این قضیه است.

در همین آیه نگاه کنید درباره جهاد و عدم رفتن جهاد دارد: ﴿وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمِّ عَحْزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ﴾^۱ قشنگ آیه بیان می‌کند که ﴿إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَرْزُونَكَ وَهُمْ أَغْنَيْنَا رِضًا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۲ وضعیت افراد و خصوصیات و حالاتشان را باید

۱. سوره توبه (۹) آیه ۹۲. امام شناسی، ج ۱۰، ص ۲۳۵:

«هیچ‌گونه حَرَج و مؤاخذه‌ای نیست برای کسانی که چون به نزد تو می‌آمدند و از تو مرکب سواری می‌خواستند که بر آن سوار شوند و تو به ایشان گفتی: من متمکن از دادن مرکب سواری به شما نیستم تا بر آن سوار شوید! ایشان درحالی که از شدت اندوه و غصه اشک از چشم‌هایشان جاری بود به جهت عدم تمکن از مصارف و انفاق برای خروج، پشت کرده و از نزد تو بیرون شدند.»

۲. سوره توبه (۹) آیه ۹۳.

ترجمه: «منحصرأً گناه و عقوبت آنها راست که با وجود تمکن و دارایی از تو رخصت معافیت از جنگ می‌طلبند و خوش دارند که با بازماندگان (یعنی زنان و کودکان) در خانه بنشینند (و به جهاد حاضر نشوند) و خدا بر دل آنها نقش کفر و ظلمت زده به‌طوری که هیچ درک نکنند.» (محقق)

همه ملاحظه کرد! فقط شما یک حکم شرعی می‌گویید و تمام شد اما چه حکم شرعی؟! دُمِ شتر به زمین می‌رسد تا حکم شرعی روشن بشود و بیان بشود، همین‌طور که نمی‌شود!

خب از جلسه بعد سر وقت تذکر بدهید که ما بحث را [جمع کنیم] که آقایان مظلوم واقع نشوند! تلمیذ: جمله‌ای نسبت به جهل فرمودید، جهل شخص نسبت به موضوع است یا نسبت به حرمت مؤبد بودن؟ اگر نسبت به حرمت جاهل باشد مؤبد نمی‌شود.

استاد: اگر نسبت به حرمت جاهل باشد و دخول هم نکرده باشد حرام نمی‌شود و اگر دخول بکند علی‌کلّ حال حرام می‌شود و جهل تأثیر ندارد. اگر بداند که این در عدّه است و حرام است - با این دو شرط - [موجب حرمت است] اگر نداند در عدّه است موجب حرمت نیست، اگر بداند در عدّه است ولی جاهل به حکم باشد باز موجب حرمت نیست، اگر هیچ‌کدام را نداند ولی در عین حال دخول کند این موجب حرمت مؤبد است. اگر حکم را بداند و بداند که در عدّه هست ولو دخول نکرده باشد باز حرمت مؤبد است، پس در دو صورت حرمت مؤبد است؛ یکی علم به موضوع و حرمت، و یکی هم دخول علی‌کلّ حال.

اللهم صل علی محمد و آل محمد